



1412

Süleymaniye U. Kütüphanesi	
Kısım	H. Hüsnî
Yeni Cilt	
Esas	1412

[illegible][illegible][illegible]

سر صیغہ است چون نصر و علم و شرف و مزید فیہ بسیار است چنانکہ
فلسفہ فیہ کثرت و علم و شرف و مزید فیہ بسیار است چنانکہ
نفس فیہ کثرت و علم و شرف و مزید فیہ بسیار است چنانکہ
نفس فیہ کثرت و علم و شرف و مزید فیہ بسیار است چنانکہ

که در واحد بوده و یا در بَصُرَت و بَصُرَتِی علامت غیره و حرف استقبال
 و نون علامت جمع مؤنث و ضمیر فاعل است و تا در بَصُرَت و بَصُرَتِی علامت
 خطاب حرف استقبال است و انت در وی مستتر است تا آنکه فاعل
 فعل است و تا در بَصُرَتِی و بَصُرَتِی علامت خطاب حرف استقبال
 است و الف علامت تنبیه مذکر و ضمیر فاعل است و نون عوض رفع است
 که در واحد بوده و تا در بَصُرَت و بَصُرَتِی علامت خطاب و حرف
 استقبال است و تا و ضمیر جمع مذکر و نون عوض رفع است که در واحد
 بوده و تا در بَصُرَتِی و بَصُرَتِی علامت خطاب و حرف استقبال است و یا
 ضمیر واحد مؤنث و فاعل فعل است و نون عوض رفع است که در واحد
 بوده است و تا در بَصُرَتِی و بَصُرَتِی علامت خطاب حرف استقبال
 است و الف علامت تنبیه و هم ضمیر فاعل است و نون عوض رفع است
 که در واحد بوده و تا در بَصُرَت و بَصُرَتِی علامت خطاب و حرف استقبال
 است و نون ضمیر جمع مؤنث و فاعل فعل است و همزه در آن بَصُرَتِی
 علامت متکلم و حد و تا در وی مستتر است تا آنکه فاعل باشد و نون در
 بَصُرَت و بَصُرَتِی علامت متکلم مع الغیر است و نحن در وی مستتر است
 تا آنکه فاعل فعل است و فاعل بَصُرَت و بَصُرَتِی شاید که ظاهر باشد چون بَصُرَت

دین

دید و بَصُرَتِی و شاید که ضمیر مستتر باشد چون دید بَصُرَت
 ای هو و بَصُرَتِی ای فصل چون بر فعل مستقبل حرف نا
 دید یعنی آن و کن و کن و اذن منصوب گردد چون آن اطلب
 و کن اطلب و کن اطلب و اذن اطلب و نونهای که عوض رفع
 بودند بنصبی ساقط شوند چون کن بطلب و کن بطلب و کن
 بطلب و کن بطلب و کن بطلب و نون بطلب و کن بطلب بحال خود
 باشد و چون در فعل مستقبل حرف جار میزداید حرکت اخذ در
 پنج لفظ که آن بطلب غایب مذکر است و بطلب غایب مؤنث
 و هم مخاطب مذکر است و اطلب و بطلب که دو حکایت نفس
 متکلم است بجزمی بیفند و حروف جار میزداید و اما و
 لام امر و لامی و ان شرطیه چنانکه کوئی کم بَصُرَت کم بَصُرَت کم بَصُرَت
 تا اخذ و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت
 بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت
 رفع بودند ساقط شوند بجزمی و لام امر در شش غایب غایب
 داخل شود چنانکه کوی بَصُرَت بَصُرَت بَصُرَت و اما بَصُرَت بَصُرَت
 بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت

دید و بَصُرَتِی و شاید که ضمیر مستتر باشد چون دید بَصُرَت
 ای هو و بَصُرَتِی ای فصل چون بر فعل مستقبل حرف نا
 دید یعنی آن و کن و کن و اذن منصوب گردد چون آن اطلب
 و کن اطلب و کن اطلب و اذن اطلب و نونهای که عوض رفع
 بودند بنصبی ساقط شوند چون کن بطلب و کن بطلب و کن
 بطلب و کن بطلب و کن بطلب و نون بطلب و کن بطلب بحال خود
 باشد و چون در فعل مستقبل حرف جار میزداید حرکت اخذ در
 پنج لفظ که آن بطلب غایب مذکر است و بطلب غایب مؤنث
 و هم مخاطب مذکر است و اطلب و بطلب که دو حکایت نفس
 متکلم است بجزمی بیفند و حروف جار میزداید و اما و
 لام امر و لامی و ان شرطیه چنانکه کوئی کم بَصُرَت کم بَصُرَت کم بَصُرَت
 تا اخذ و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت
 بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت

دید و بَصُرَتِی و شاید که ضمیر مستتر باشد چون دید بَصُرَت
 ای هو و بَصُرَتِی ای فصل چون بر فعل مستقبل حرف نا
 دید یعنی آن و کن و کن و اذن منصوب گردد چون آن اطلب
 و کن اطلب و کن اطلب و اذن اطلب و نونهای که عوض رفع
 بودند بنصبی ساقط شوند چون کن بطلب و کن بطلب و کن
 بطلب و کن بطلب و کن بطلب و نون بطلب و کن بطلب بحال خود
 باشد و چون در فعل مستقبل حرف جار میزداید حرکت اخذ در
 پنج لفظ که آن بطلب غایب مذکر است و بطلب غایب مؤنث
 و هم مخاطب مذکر است و اطلب و بطلب که دو حکایت نفس
 متکلم است بجزمی بیفند و حروف جار میزداید و اما و
 لام امر و لامی و ان شرطیه چنانکه کوئی کم بَصُرَت کم بَصُرَت کم بَصُرَت
 تا اخذ و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت
 بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت و اما بَصُرَت

17

ساکن منعم بود از همه منعم در اولش
آوردیم و هر که از او یعنی افتاد اندر شد یعنی
باری کن ای مرد حاضر الان سحر

شود چون اَنْضُرُوا لِشَتْرُوْهُ فَصَلِّ امِنْ مَخَاطِبِ لَا اَزْعَلُ مُسْتَقْبِلَ
مَخَاطِبِ كَيَرْنَ د و ط ر ب ف ه ا ن است که حرف مستقبل را که تاء است از
اول وی بیندازند اگر ما بعد حرف مضارع متحرک باشد احتیاج
به همزه نباشد و بهر همان حرکت امر بنا کنند و حرکت اخرونون عوض
رفع بیفتد و بوقفی پس در باب نفعل امر مخاطب برین وجه باشد
صَرَفْتُ صَرَفْتُ صَرَفْتُ صَرَفْتُ صَرَفْتُ وَدَر باب مفاعل کوه
ضَارِبٌ ضَارِبٌ ضَارِبٌ ضَارِبٌ ضَارِبٌ وَدَر باب فاعل
کونی رَخْرَجَ رَخْرَجَ رَخْرَجَ رَخْرَجَ رَخْرَجَ وَدَر باب فاعل
حرف استقبال ساکن باشد احتیاج افتد به همزه وصل افتد و اگر
ما بعد آن ساکن ختمه باشد همزه را مضموم گردانند و حرکت اخرونون
عوض رفع را بوقفی بیندازند چون اَنْضُرُوا اَنْضُرُوا اَنْضُرُوا
اَنْضُرُوا اَنْضُرُوا و اگر ما بعد حرف ساکن فتحه باشد یا کسره همزه را
مکسور گردانند و آخر را موقوف سازند چون اَعْلَمُ اَعْلَمُ اَعْلَمُ
اَعْلَمُ اَعْلَمُ اَعْلَمُ و اَضْرِبْ اَضْرِبْ اَضْرِبْ اَضْرِبْ اَضْرِبْ
اَضْرِبْ و چون همزه وصل متصل شود بمقابل خود ساقط گردد
و تلفظ و ثابت باشد در عبارت چون فَاَطْلُبْ ثُمَّ اَطْلُبْ

[illegible][illegible]

مفتی

بنا به نوز قتیله کسور گشت اطلالیان شه
دو به شب بعد از الف برون ناکیم است
نوز قتیله بعد از الف است سفینش لبایند
ای جمع زمان حاضره الان البته سرچ

بر آنکه نون ناکیه مستقیم و غیر مستقیم شود که مضاف
 طلب فعیه و شوه و یستند ان و ان چند قسم
 است ام و نون و استخفاف و نفعی عرض
 و شوه و نفعی چون بنویسند رساله
 است از این جهت ناکیه را در مثنوی و با و و ان
 از نفعی طلب مری است سجع
 ۱. **الطلبان** در اصل **الطلب** بود سوکه که دریم
 بنون ناکیه نقیله چون نون ناکیه نقیله باقیه
 در مثنوی سجع میخواند ام مثنوی دریم طلب
الطلبان شده یعنی طلب کنان
 مرد عاقلان البته سجع
الطلبان در حدیث
 الطیور
 بود سوکه
 که دریم بنون
 ناکیه نقیله در
 اخر جمع نکر امر
 حاضر لا حق شده
 الطیور بن شده انفا
 سکا کین شده در بیان
 و او جمع و نون ناکیه نقیله
 و او در آبکته انفا سکا کین
 حذف که دریم از برای انکه با نکر
 علیه سوجو بود که ضمیه باشد **الطلبان**
 شده یعنی طلب کنان ای مرد عاقل
 الان البته سجع
الطلبان در اصل **الطلب** بود سوکه که دریم
 بنون ناکیه نقیله چون نون ناکیه نقیله در اخر
 جمع سوکه حاضر لا حق شده **الطلبان** شده
 اجتماع نشسته نونات شده چون اجتماع نشسته نونات
 در کلام عرب تنجیس و الی و در بیان نون
 جمع سوکه و نون ناکیه در اویم
 تا فاعله شود **الطلبان**
 شده چون نون
 ناکیه نقیله
 میباشد نون تنجیه مسکوک است **الطلبان** شده
 و در سبب بعد از انکه برون نون ناکیه است
 نون تنجیه بعد از الف است سفینش طلبانید
 ای جمع نون حاضر الان البته سجع

[illegible][illegible][illegible][illegible]

عنه لازم میاید سرتج طایف ده حصه
بطلب بود از او ستم از طلب صیغه اول
فاجع بنا کنیم یا که حرف مضارع بود از او
افذ ختم الفی که علامت فاعلیت بود میانه
فاه الفقد و عین الفقد را در او میزنیم
که شکون اسم بود در آخرش لافن کردیم
بطلب طالع شد یعنی طلب کند
۱۷

۱۴ آنکه این فاعله است بطریق رزاد است که
 مشوب است بحباب افند الفضا مشوب بها
 الیوم عالمی علیک الرحمن که از انکار او است
 و ضمیر است به است معنی الفاء و هو
 است اول از باب
 ضرب بضرب مشرق
 بعد دوم از باب منع منع مشرق
 و منع بضرب سیم از باب منع منع مشرق
 مشرق و بعد چهارم از باب بکر بکر مشرق
 و بعد پنجم از باب حبس حبس مشرق
 بکر بکر مشرق
 باب علم بعلوم چون پیشین
 عید است از عید و یا از عید آواز
 بعد که حرف مضارع بود از اولی
 نظر که دوم باشد حرف مضارع متحرک بود
 همان حرکت از حرکت اول و حرکت آخر بود فاعله
 بعد شد و یا از نوچه امر است تا که حرف مضارع
 بود از اولی و آخری هم نظر کردیم تا بعد حرف
 مضارع ساکن بود چون اینست و بعد
 سال است از اولی و بعد حرف مضارع
 چون باشد ساکن بود حرف
 و بعد کسره در اولی
 و بعد در دوم حرکت
 و بعد در سیم حرکت
 افتاد از نوچه شد و او ساکن و قبل کسره
 قلب پاک و از بعد شد اجتماع فاعله کسرات
 شد چون اجتماع فاعله کسرات فتح بود و در
 آخری هم از نوچه حرکت فاعله عین از
 حرفه مستغنی شدیم چه شده یعنی وعده که ای
 مرد حاضر فاعله کسرات

مناخه

۱۵ آنکه این فاعله است بطریق رزاد است که
 مشوب است بحباب افند الفضا مشوب بها
 الیوم عالمی علیک الرحمن که از انکار او است
 و ضمیر است به است معنی الفاء و هو
 است اول از باب
 ضرب بضرب مشرق
 بعد دوم از باب منع منع مشرق
 و منع بضرب سیم از باب منع منع مشرق
 مشرق و بعد چهارم از باب بکر بکر مشرق
 و بعد پنجم از باب حبس حبس مشرق
 بکر بکر مشرق
 باب علم بعلوم چون پیشین
 عید است از عید و یا از عید آواز
 بعد که حرف مضارع بود از اولی
 نظر که دوم باشد حرف مضارع متحرک بود
 همان حرکت از حرکت اول و حرکت آخر بود فاعله
 بعد شد و یا از نوچه امر است تا که حرف مضارع
 بود از اولی و آخری هم نظر کردیم تا بعد حرف
 مضارع ساکن بود چون اینست و بعد
 سال است از اولی و بعد حرف مضارع
 چون باشد ساکن بود حرف
 و بعد کسره در اولی
 و بعد در دوم حرکت
 و بعد در سیم حرکت
 افتاد از نوچه شد و او ساکن و قبل کسره
 قلب پاک و از بعد شد اجتماع فاعله کسرات
 شد چون اجتماع فاعله کسرات فتح بود و در
 آخری هم از نوچه حرکت فاعله عین از
 حرفه مستغنی شدیم چه شده یعنی وعده که ای
 مرد حاضر فاعله کسرات

۱۶ آنکه این فاعله است بطریق رزاد است که
 مشوب است بحباب افند الفضا مشوب بها
 الیوم عالمی علیک الرحمن که از انکار او است
 و ضمیر است به است معنی الفاء و هو
 است اول از باب
 ضرب بضرب مشرق
 بعد دوم از باب منع منع مشرق
 و منع بضرب سیم از باب منع منع مشرق
 مشرق و بعد چهارم از باب بکر بکر مشرق
 و بعد پنجم از باب حبس حبس مشرق
 بکر بکر مشرق
 باب علم بعلوم چون پیشین
 عید است از عید و یا از عید آواز
 بعد که حرف مضارع بود از اولی
 نظر که دوم باشد حرف مضارع متحرک بود
 همان حرکت از حرکت اول و حرکت آخر بود فاعله
 بعد شد و یا از نوچه امر است تا که حرف مضارع
 بود از اولی و آخری هم نظر کردیم تا بعد حرف
 مضارع ساکن بود چون اینست و بعد
 سال است از اولی و بعد حرف مضارع
 چون باشد ساکن بود حرف
 و بعد کسره در اولی
 و بعد در دوم حرکت
 و بعد در سیم حرکت
 افتاد از نوچه شد و او ساکن و قبل کسره
 قلب پاک و از بعد شد اجتماع فاعله کسرات
 شد چون اجتماع فاعله کسرات فتح بود و در
 آخری هم از نوچه حرکت فاعله عین از
 حرفه مستغنی شدیم چه شده یعنی وعده که ای
 مرد حاضر فاعله کسرات

[illegible]

است و لام الفاضل
 است مندرست
 فتم ۱۱۱
 بنه در درین قلب گردان است که مومم و قوم بگویند موم

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

پس حکم مہود مراب حکم صحیح ان باب دارد مضاعف از باب قبل

اجتماع در خوف صلی ربك كلمه از يك جنبه نقیض بود و اولی را ساكن كردند

ساکن بود بسکون الازم ادغام ممکن نبود ازین جهت رجال خود ماندند

اول راعی را ند و در بالا اناذ را که در آن در و در آن

و اما در این کتاب که در این کتابخانه است

الاعلام عين بود چنانکه در مدون معلوم شد و جهور خاص مدد آمد

نا احوست قبل مجهول بمد بمدان بمدون نا احوام حاضر و اد و مفر دمك

چهار و جبر جاز است چون مدت مدت آمدن ذبفك در غام و در ربانی

يكوجهر چون مُدّا مُدّا مَدّی مُدّا مُدّوَن و در عفر با مرغاب نیز خواه

مذکر خواه مؤنث همان چهار وجه جایز است چون بَیْمَد بَیْمَد بَیْمَد

لَيْتَهُ دُبُكًا دَغَامٌ وَجَلَّ يَنْفِيسًا اسْتَحَالَ نَهْيُ جُونٍ لَا يُمَدُّ لَا يُعَدُّ لَا يُعْدَلُ

يَمْدُدُو حَالِ جَدِّ جُونِ لَمْ يَمْدُ لَمْ يَمْدُ لَمْ يَمْدُ لَمْ يَمْدُ وَمُضَاعَفَاتُ سَمَاءٍ

اصول الید از فعا یفعال و اکر در ماضی فیمته انفع وان فعل

تَفْعَلُ التَّشْكُرَ وَكَرِهْتَهُ إِفْرَضْتُ عَلَيْهِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ

دوم که در این باب عمل بفرمایند

مستحق

[illegible]

ستمین ریه اولی است
 و از تنفسی است که در
 مجازا نام گرفته و نیز
 تمام از او میگذرد
 و در تنفسی است که در
 مجازا نام گرفته و نیز
 تمام از او میگذرد
 و در تنفسی است که در
 مجازا نام گرفته و نیز
 تمام از او میگذرد

است نیز که خمدان خرای موافقت عام الفعا مستقیم بود و سابقا در روز

[illegible]

مُدُنْ مُدُنْ اسه فاعا وَاوُ^٤ مَا زِلْتُمْ بِالْمَدِينَةِ الْيَوْمَ

قَوْلُ اللَّهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَخْلَعُ بَيْنَ يَدَيْهِمْ

مورد - ممدود و مددین ممدودون اما آخر فصل مصد

اینهمه زمان واسم مکان در فعل الای مجزای بیفعل روزن مفعل اید

چون مشرب بنفعی است امیدند و از بفعل نیز همچنین اید چون قتل قبل از قتل

بمعنی کشتن و زمان کشتن و مکان کشتن و در چند کلمه اسم زمان و مکان

بر وزن مفعول اید بکسر عین بخلاف فاعله و قیاس چون مطلق و مفسر و

مَقْرِبٌ وَمَسْجِدٌ وَصَفِيطٌ وَمَنْبِتٌ وَمَغْرَبٌ وَمَنْشَأٌ وَمَجَرَّبٌ وَدُرٌّ هـ

فتخرها بر است و از بیع عمل مصدر می مفعلاً البدن و مکان و زمان و وزن

مَفْعُولُ الْبَد بَكْسَرُونَ فَجَاءَ وَلَزِمَ الْمَالَ مَطْلَقًا خَوَاهُ مَضْمُونًا وَالْمَالُ مَوْضِعُ الْخَوَاهُ وَكَرَّ

العين وخواء مفتوح العين هـ وزنة من الزك

مَوْضِعٌ وَمَوْضِعٌ رَقْعَةٌ وَمَوْضِعٌ رَقْعَةٌ وَمَوْضِعٌ رَقْعَةٌ

هو الذي لا يملكه الا الله تعالى

پوست سرخ و درمهای و مرغی و لاله عقیق و مفرد و مفرد و اجوف و مضاعف

اسم زمان و مکان و مصدر میخی جیاس صحیح است و بدانکه میفعال و میفعل

Figure 1. The effect of the number of trials on the mean accuracy of the responses. The error bars represent the standard error of the mean.

چون

معارف و فنون
اداره و اقتصاد
حقوق و معارف
تاریخ و جغرافیه
فلسفه و منطق
ادبیات و هنر
علوم و صنایع
تربیت و اخلاق

۳۷

۳۷
 باشد که
 سفر را بیاب
 افعال میسرند لازم می
 شود چنانکه آنکه بعضی هم
 رو از او خفت است از عرض بعضی رو
 کرد ایند است از این دو فعلی است
 و بعضی صبر در میاید چون آنکه البصر ای هاردا
 فته
 فته
 یعنی سوت
 و طاعت است
 و بعضی سستی
 آیه چون آنکه
 الکتاب ای ازلت
 محنت و بعضی بعضی امر
 میاید چون اباع اماریه
 ای عرضها لیبیع و بعضی لازم
 میاید چون فدا علی الخو سون
 و بعضی مجرورش چون فلت الفلت
 که مراد بعضی نسخ کردن است سراج
 بیشتر در اصد بیشتر بود و اما بیشتر از
 میسر صیغه است تا بعد از کینم یا که حرف
 مضارع بود از اولی اندیشم میسر صیغه
 رفت مضارع که انشیم و نیون که سکن اسم
 بود در آخرش لاحق که دریم بیشتر
 با دس کن آنکه مضارع طلب
 بود که دریم بیشتر
 یعنی فارغ از رفتن
 است بگرد
 الان
 با در زمان آینه سراج

و مفتوح ماقبل می حرف جمع ساکن فتحه و اولها ماقبل دارند و او در موضع
 حرکت بود ماقبل مفتوح قلب بالف کردند قائم شد و در آخر الف
 بالتقاء ساکنین بیفتاد ماضی مجهول اِئِمَّا اِئِمُّوْا اَنَا اِخْرَاصِلُ اِئِمُّوْا
 بود کسره و اولها ماقبل دارند و اولها بیا کردند و در آخر الف
 بالتقاء ساکنین بیفتاد مستقبل معلوم یُئِمُّوْا اَنَا اِخْرَاصِلُ
 یُئِمُّوْا بود کسره و اولها ماقبل دارند و اولها بیا کردند و در آخر الف
 شد یُئِمُّوْا و در یُئِمُّوْا و تَمَنُّوْا بالتقاء ساکنین بیفتاد مستقبل مجهول
 یُقَامُ یُقَامُ اَنَا اِخْرَاصِلُ یُقَامُ بود فتحه و اولها ماقبل دارند
 و اولها قلب بالف کردند یُقَامُ شد و در یُئِمُّوْا و تَمَنُّوْا بالتقاء ساکنین
 بیفتاد امر حاضر اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا تَمَنُّوْا تَمَنُّوْا تَمَنُّوْا
 اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا
 اسم فاعل یُئِمُّوْا اَنَا اِخْرَاصِلُ یُئِمُّوْا بود اعلال الشرف فاعل یُئِمُّوْا اَنَا
 یُئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا
 و اقامه در اصل اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا
 ماقبل مفتوح و قلب بالف کردند بالتقاء ساکنین شد الف بالتقاء ساکنین
 بیفتاد اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا

۳۹
 و یُئِمُّوْا و تَمَنُّوْا
 کسره بر او افتاد بود
 فاعل یُئِمُّوْا اَنَا اِخْرَاصِلُ
 قلب کردند بیا یُئِمُّوْا و تَمَنُّوْا
 ساکنین شد بیا اَنَا و سیم بار اِئِمُّوْا
 ساکنین انداخته یُئِمُّوْا و تَمَنُّوْا
 اِئِمُّوْا
 در اِئِمُّوْا
 بود و کسره کردیم
 بنون تا یک تفعیل
 چون نون تفعیل
 جمع نه که امر حاضر است
 شد التقاء ساکنین
 شد بیا اَنَا و نون تا یک
 تفعیل و در اِئِمُّوْا التقاء
 کینین اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا
 بدل علیه که ضم باشد موجود
 اِئِمُّوْا شد یعنی بر او افتاد ای جمع
 مردان حاضر الان البته سرج
 اصدر یُئِمُّوْا یُئِمُّوْا بود کسره بر او افتاد
 بود با فاعل یُئِمُّوْا اَنَا اِخْرَاصِلُ
 بیا کردیم یُئِمُّوْا یعنی بر او افتاد
 الان یا در زمان آینده سرج
 اصدر یُئِمُّوْا یُئِمُّوْا بود و او حرف علی متحرک
 با فاعل یُئِمُّوْا اَنَا اِخْرَاصِلُ
 و او در موضع حرکت بود
 مفتوح قلب بالف کردیم
 مقام شد یعنی بر او
 در گذشته میبود
 بیا کرد
 الان یا در زمان آینده سرج

شد

و یُئِمُّوْا و تَمَنُّوْا
 کسره بر او افتاد بود
 فاعل یُئِمُّوْا اَنَا اِخْرَاصِلُ
 قلب کردند بیا یُئِمُّوْا و تَمَنُّوْا
 ساکنین شد بیا اَنَا و سیم بار اِئِمُّوْا
 ساکنین انداخته یُئِمُّوْا و تَمَنُّوْا
 اِئِمُّوْا
 در اِئِمُّوْا
 بود و کسره کردیم
 بنون تا یک تفعیل
 چون نون تفعیل
 جمع نه که امر حاضر است
 شد التقاء ساکنین
 شد بیا اَنَا و نون تا یک
 تفعیل و در اِئِمُّوْا التقاء
 کینین اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا اِئِمُّوْا
 بدل علیه که ضم باشد موجود
 اِئِمُّوْا شد یعنی بر او افتاد ای جمع
 مردان حاضر الان البته سرج
 اصدر یُئِمُّوْا یُئِمُّوْا بود کسره بر او افتاد
 بود با فاعل یُئِمُّوْا اَنَا اِخْرَاصِلُ
 بیا کردیم یُئِمُّوْا یعنی بر او افتاد
 الان یا در زمان آینده سرج
 اصدر یُئِمُّوْا یُئِمُّوْا بود و او حرف علی متحرک
 با فاعل یُئِمُّوْا اَنَا اِخْرَاصِلُ
 و او در موضع حرکت بود
 مفتوح قلب بالف کردیم
 مقام شد یعنی بر او
 در گذشته میبود
 بیا کرد
 الان یا در زمان آینده سرج

شد اجوف یانی الاطارة یلیندن و یریدن ماضی اطا مستقبل
 یطیر امر حاضر یطیر اسم فاعل یطیر اسم مفعول طار ناقص
وکی الارضاء خوشنود کرد بیا ارضی برضی ارضاء المرضی
 ارضی لبرضی نون ثقیله ارضی نون خفیفه ارضی نون ارضاء در اصل
 ارضاء و واقع شده بود و در آخر بعد از الف نون منقلب گشت بهمین
 و همچنین حال هر و او که در آخر بعد از الف نون باشد چون کساره
 در آن که اصل کساره بود و بود **لغیف مقرب** الایجاب سود
 کردن ستم ستوران اوجی یوجی ایجاب الموحی الموحی اوجی لا یوج
لغیف مقرب الاصول قصد کردن اهوی یهوی اهوال المهور
 المهور لا نهو مضاعف الایجاب دوست داشتن احب
 یحب احبابا المحب المحب احب احب لا یحب لا یحب لا یحب
مهموز الفاء الایمان بکردیدن امن یؤمن ایمانا اصل ایمانا
 اء مانا بود و همزه جمع شدند در یک کلمه و هم ساکن اول مکسوبو
 قلب بیا کردند ایمانا شد و در امن قلب بالف کردند و در امن قلب
 بواو کردند و چنانچه در ما تقدم گذشت و در یؤمن و مؤمن قلب همزه
 بواو جایز است امر حاضر اؤمن اؤمنوا اؤمنوا اؤمنوا اؤمنوا

۳۹
 امر حاضر
 تا یحب خود ستم از
 تا حب صیغه امر حاضر
 کینیم تا که حرف مضارع بود و اول
 اسس انداختیم نظر کردیم باید حرف
 مضارع و بعد حرف مضارع متحرک بود اگر کسره
 حرکت
 او کرده
 حرکت آخر
 بوقعی افتاد
 اوجب که کسره
 باه اول را باید
 و اویم التقاء ساکنین
 شد بیا اَنَا و یارب
 با و دوم را فاعل یارب
 بگوئیم از برای آنکه فتحی جفت
 حرکات است و جایز است کسره
 به اییم اوجب بگوئیم از برای آنکه اول
 التقیات کنان حرکت بکسر یعنی
 و اینکه دو ساکن به هم رسیده اند و دوم
 حرکت سیم به کسره و جایز است اوجب بگوئیم
 بفتات او فاعل یعنی دوست بر او ای مرد حاضر
 الان سرج
 اِئِمُّوْا در اصل این بود و کسره کردیم بنون تا یک
 تفعیل چون نون تا یک تفعیل با فاعل یارب
 امر حاضر لا فاعل نون تا یک تفعیل
 در مضارع و فاعل یارب
 مفتوح بخواه انا
 فتحی و اویم
 اِئِمُّوْا
 شد یعنی بگوید ای مرد حاضر الان البته سرج

۱ ع
در اصل نفس
بود فعل طایفه مجرد بود
ما خواستیم که فعل طایفه مجرد
فیه است و بگوینیم بر دیم بیابان فعل طایفه
قاعدۀ باب افعلال را بر روی جاری کردیم
قاعدۀ باب افعلال این است که هر فعل طایفه
مجرد را
که بر آن
باب میزنند
همزه و مصدر
یکسور در او نشین
در آورند و قافه
الفعل است و ساکن
میکنند و نون ساکن
میان عین الفعل و لام
الفعل نشین در آورند و لام
الفعل نشین را مفتوح میزنند
کنند ما هم چنین کردیم نفس
افعلش شد یعنی پرست در راه
رفت یعنی خلف و رجوع سرخ
استغنی در اصل سنگ بود فعل طایفه
مجرد بود ما خواستیم فعل طایفه مزید بنشین
باشد که بگویم بر دیم بیابان افعلش قاعدۀ باب
افعلال را بر روی جاری کردیم قاعدۀ باب
افعلال این است که هر فعل طایفه مجرد را
که در آن باب میزنند همزه
و مصدر یکسور در او نشین
در آورند و قافه
افعلش
ساکن کنند و نون ساکن میان عین الفعل
و لام الفعل نشین در آورند و الف را غیر نشین
لافتی کنند ما هم چنین کردیم سلفی استغنی
شد یعنی نه خوا بید پرست خود نشین

باب تفعلل ندرج بند خرج ندرج بانفو مندخرج وذاك مندخرج
امر ندرج نى لبند خرج باب افعلال اخرجتم بخرجتم اخرجتما
فخرجتم وذاك بخرجتم امر حاضر اخرجتم نى لا بخرجتم باب افعلال
افشعرا ففشعرا افشعرا فهو مفشعرا وذاك مفشعرا امر حاضر افشعرا
افشعرا ففشعرا بدل نكر باب فعلال در ناله مزید میز آمد است
چون افعتسن بفعتسن افعتسا که حرف اولی فعلی است و
افعلل نیز آمده است چون اكلوا فاكلوا و افعلال نیز آمده است
چون اعشوا بعشوا اعشوا فاعشوا نیز آمده است چون
اسلقتی بسلقتی اسلقاء بدل نكر مجموع هزها که در اقل ماضی ناله
مزید میزد باعی میزد نیز آمده است هز و وصل است که در درج کلام بیفتند
و هم چنین هزهایی که در اقل مصدرها و امرهای این ابواب است الا
هز باب افعال که هز قطع است و ساقط نمی شود در درج کلام نه
در ماضی نه در امر و نه در مصدر فصل بدل نكر ذهب و چون
بیا منعدی کنی چنان گونه ذهب بذهب بذهب بذهب بذهب بذهب
بها ذهب بیهما ذهب بین ذهب بک ذهب بکما ذهب بکم
ذهب بک ذهب بکما ذهب بکین ذهب بی ذهب بیا و در اسم

منقول

مفعول كونه مذهب بـ مذهب بـ مما مذهب بـ بيم بدل نكرة الفاعل وسين استفعال كاه باشد که لازم و متعدی کنند چون سنا زید و سایرند و خرج زید و استخبر خبر الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی تیدا المرسلین و زمین الموحدين علی امیر المؤمنین و آلهم الطيبين

قد تم الفراغ من تسويد الأوراق على يد الفقير المحتاج

الى هندية الشايع كل الرعيه

المفتي محمد تقي البيرجني عفا الله عنه

من يدعو لها وأولادها

دار الطباعة المخصوصة

لجنہ الحاج جاوید

۱۲۹۵

1794

الفاعل والعين والظام انتهى فدلالة اهم الافعال هي
 فان الخبر في معنى الفعل وهو اليق من جدر لغته بمعنى
 الحرف
 بمعنى خروا وتطرق
 وصيغة الما فيه من حروف
 الشقة والوسط واصلق ثم الما
 المجرى هو الاصل في خبره عن الزوايد وكذا
 في حرف والبناء منه وقال الله تعالى المجرى
 في الكلام ان يكون افعلة الامام معني كون الامام
 في الكلام معني ان يكون الامام معني كون الامام
 في الكلام معني ان يكون الامام معني كون الامام

[illegible][illegible]

فهو على ثلاثة اقسام **الاول** ما كان ماضيه على اربعة احرف

هو جمع إجماعاً فعل نحو إجماعهم إجماعاً الثالث ما كان

و دا منقح الابرار

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

افل يتحرك منه مفعولها نحو نصر نصرنا نصرنا الى اخوه ونفس على
 نحو اجمع فان اول متحرك من انفسه يواتى ا

هذه المذكورة افعلك فاعلك فاعلك ففعلك ففعلك ففعلك

اِسْتَفْعَلَ اِفْعَلَ اَفْعُوْعَلْ كَذَا الْبَوَاقِي وَلَا تَعْبِرْ حُرُكَاتِ الْاَلْفَا
 سَمِ الْمَفْعُولِ بَيْنَ الْاَقْبَرِ النِّسْبِ اَلْبَغِيضِ اَلْاَمْتِ
 فِي الْاَوَّلِ فَانْهَازِيْدَةً تَقِيْتُ فِي الْاَبْدَاءِ وَتَسْقَطُ فِي الدَّرَجِ وَالْمَنْعِ

تفعّل منزه هو الفعل الذي لم يسم فاعله ما كان اوله مضمو
كفعل وفعل ونوع وتفعّل وتفوّع تفعليل او كان اول

من مضموماً نحو افعلوا واستفعلوا ههنا الوصل يتبع
 من مضموماً نحو افعلوا واستفعلوا ههنا الوصل يتبع

نَصْرَ زَيْدٍ وَاسْتِخْرَاجَ اَمَانٍ وَاَمَّا الْمَضَارِعُ فَهُوَ مَا

بجمعها آيَاتٍ وَأَنْبِيَاءٍ وَأَنَا فِي فَالْمَنْعَةِ لِلْمَنْعَةِ وَحْدَهُ وَالْقَوْنِ

مذکور اکان او مؤنثا و للغایبتر المفردة و لما لها و ایثا للغا

[illegible]

كانت
وعند يوم يفتتح
عقبا عاتية في كنفه
شال ذلك في كلام الله تعالى
في سورة البقرة

وبسم الله الرحمن الرحيم

علا ربعة و بكنه
عنه باله
الشي

—

[illegible][illegible]

25

كانت
وعلى
عقبا
فذلك
شأن
نحو
خط

علا ربعة و بكنه
عنه باله
الشي

[illegible]

وَمِنْ غَايِبِ الْبَيْضِ لَا يَنْصُرُ إِلَّا بَيْضٌ وَلَا تَنْصُرُ إِلَّا سَفَرًا لَا

يَنْصَرِفُ فِي هَذِهِ الْمَاضِيَةِ الْأَشْخَرُ الْأَشْخَرُ وَالْأَشْخَرُ وَكَذَا
 قِيَاسُ سَائِرِ الْأَمْثِلَةِ وَأَمَّا الْأَمْرُ بِالْمَصْنَعَةِ فَهُوَ الْمَاضِيَةُ فَهُوَ جَارِدٌ
 عَلَى لَفْظِ الْمَضَارِعِ الْمَجْزُومِ فَإِنْ كَانَ مَا بَعْدَ حُرُوفِ الْمَضَارِعِ مَتَحَرِّكًا
 فَتُسْقِطُ مِنْهُ حُرُوفُ الْمَضَارِعِ وَتَبْقَى بِصُورَةِ الْبَاقِي مَجْزُومًا
 وَتُخْرِجُ مِنَ الْأَمْرِ مَنْ تَدْخُرُجُ وَتَخْرِجُ وَتَخْرِجُ وَتَخْرِجُ وَتَخْرِجُ وَتَخْرِجُ
 وَتَخْرِجُ وَهَكَذَا فَرَحٌ وَفَائِلٌ وَتَكْشُرُ وَتَبَاعِذُ وَتَدْخُرُجُ إِلَى آخِرِهِ
 فَإِنْ كَانَ مَا بَعْدَ حُرُوفِ الْمَضَارِعِ سَاكِنًا فَتُحذفُ مِنْهُ حُرُوفُ الْمَضَارِعِ
 وَتَبْقَى بِصُورَةِ الْبَاقِي مَجْزُومًا مَرْبُوعًا فِي قَوْلِهِ هَمْزَةٌ وَصَلٌ مَكْسُورَةٌ

الآن يكون عين المضارع منه مضمومةً فقتضها ونقول
أَنْضُرْ أَنْضُرْ أَنْضُرْ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَدْرِكَهُ لَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْنَا وَإِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

من العبادات التي يقول الله تعالى في فضلها
 انما يعبد الله على ما يظن ان الله يفتقر اليه
 من العبادات التي يقول الله تعالى في فضلها
 انما يعبد الله على ما يظن ان الله يفتقر اليه

وهو من الثلاثي المجزأ والمزبد فيه ما كان عينه ولا منه من جنس
 واحد كونه واعد فان اصلها ردد واعد وهو من التوابعي
 ما كان فانه ولا منه الاولي من جنس واحد وكذا لك عينه ولا
 الشابتري يقال له المطابق ايضا نحو زلزل زلزلة وزلزلا طاما
 الحق المضاعف بالمعالت لان حرف التضعيف يلحقه الموحدة
 كقولهم مايت بمعنى امكنت ويلحقه الحذف كقولهم قست
 وظلت بفتح الظاء وكسرها واخست على مسست وظللت و
 المضاعف بالمعالت لان حرف التضعيف يلحقه الموحدة
 تندرج في المراتبي وليبقى الاول مدغما والثاني مدغما فيه وذلك
 واجب في نحو مدد مدد واعد يعدد وينقد وينقد بعدد
 واستور يستور واستعد يستعد واطمان بظمان وتمادن بتمان
 وكذا هذه الاحوال فابنيتها بالفعول نحو مدد بمد وكذا نظائره
 وفي نحو مدد صددا وكذلك فاناصل بالفعل الف الضمير
 اولاد

او لا الضمير او بانه نحو مؤنثا مؤنثا مؤنثا وممنوع في نحو مؤنث
 ومعدّنا ومعدّنا الى المعدّين ويمدّون ويمدّون ومعدّون ومعدّون
 ولا تمدّون وجازنا داخل الجازم على فعل الواحد فان كان
 مكسورا العين كيقرب او مفتوحة كيعض فنقول لم يقرب ولم يعض
 بكسر اللام وفتحها ولم يقرب ولم يعض بفك الازغام وهكذا
 حكم يقشع ويحرق ويجار وان كان العين منه مضموماً فنجوز
 الحركات الثلاثة مع الازغام ونفك فنقول لم يمدّ بحركات الدال
 ولم يمدّ بفك الازغام وهكذا حكم الامر فنقول فزعض
 بكسر اللام وفتحها ولفظه واعضض ومُدّ بحركات الدال ومُدّ
 ونقول في اسم الفاعل مادّ مادان مادّون مادّة مادّان
 مادّات وموادّ والمفعول ممدّون كمنصور فصل المعل
 فهو ما كان احدا صولة حرف علته وهي الواو والباء والالف
 وتنتهي حرف المد واللين والالف تحكون متقلبة عن
 الفاء في حروف المد واللين والالف تحكون متقلبة عن
 الفاء في حروف المد واللين والالف تحكون متقلبة عن

[illegible]

فادوا بيا وانواعه سبعة الأول المعتل النفاء ويقال للمثال
لماثلته الصحيح في جملة الحركات اما الواو فتحذف من الفعل المضارع
تقول دَعَا وَدَعَا وَدَعَا كما تقول ضربَ فَرَسًا بِكَلَامٍ لا جوف
الذي يكون على يَفْعِلْ بكسر العين ومن مصدر ذلك على فِعْلَةٍ و
نسلم في سائر تصاريفه نقول وَعَدَّ يَعْدُ عِدَّةً وَيُعَدُّ فهو واعد
وذلك مَوْعُوذٌ وَعِدٌّ لَا يُعَدُّ وكذلك وَمَوِّقٌ مِيقَةٌ فَإِذَا ارْتَبَلَتْ
كسره ما بعدها اجدت الواو المحذوفة نحو لَمْ يُوعَدْ وَنُبِتَتْ يَفْعُلْ
بالفتح كَوَجَلٌ يَوْجَلُ الْبَجَلُ فَلِبَتِ الْوَائِيَاءُ لِسكونها وانكسار ما قبلها
فان انغم ما قبلها اجدت الواو فنقول يَا رَبَّنَا ابْحَثْ خِلْفَنَا بِالْوِ
وتكتب بالياء ونبت في يَفْعُلْ يضم العين كَوَجَرَ يَوْجِرُ أَوْجَرَ وَأَوْجَرٌ
وحذفت الواو من بَطَأَ وَيَضَعُ وَيَسْعُ وَيَقَعُ وَيَدْعُ لانها في الاصل
يَفْعُلْ بالكسر فتح العين لحروف الحلق ومن يَنْزُرُ لكونه بمعنى يَدْعُ
واما نوا مضى يَدْعُ وَيَنْزُرُ وحذف الفاء دليل على انه واو اما
الياء فتثبت على كل حال نحو يَمِينٌ وَيَمِينٌ وَيَسْرٌ وَيَسْرٌ وَيَشْنُ

[illegible][illegible]

54

وافي
 كور
 الماص
 موطات
 كما لا يتبين
 الابواب
 الماص
 اساد
 سفي

والاصح في الالوان ثمانية
انما صفاتها بياض احمر
اصفر اخضر اسود وبنفسج
الاصح في الالوان ثمانية
انما صفاتها بياض احمر
اصفر اخضر اسود وبنفسج

مجلس شورای ملی

[illegible]

[illegible]

محمدة ابنة حمزة بن محمد بن سفيان بن عوف بن مالك بن النضر بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن نضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان

فيسقط اللام لانها تان
كيفية وفي الهمزة حذف اللام

فقرده المستقصى ايضا كذا قلت ولما ذكرنا من ان الملك

من ابيها و من ابيها
بنته ابنا واحدا و ابني

الشيخ العلامة
فيلسوف

فانظر الى هذا السور

وَمِنْهُمْ مَن قَالُوا اِنْ كُنَّا نَرٰى سَمْعًا اَوْ بَصَرًا لَّابَدًا لَّعَلَّ نَحْنُ مُدْرِكُوهُ

المعبرين في بعض الأحيان

نام نقیض الکسره من

يقول ابن الفناء ان الفخر في العلم هو ان تعلم انك لا تعلم

[illegible]

قال اوانكسر فتم سعد الدين

توضیح: این متن به دلیل کمال قدسیت و حرمت، در اینجا به صورت خلاصه و بدون جزئیات ذکر شده است. برای مطالعه کامل، به متن اصلی مراجعه فرمایید.

[illegible]

31

...

...

...

وہی ہے جس نے

52

فقولوا

يعرفون انهم باليه

سید الشہداء
سید الشہداء

٤٧

لا يجوز ان يقولوا لا يتقدم عليه ولا يقول
ابعدنا وجزء ولا يصح تعلق بقول انفسهم الا

عنه فان علت اجتماع الكينون واحد ما الواو

لتوجيه الى بقال تقديره اذ ان القدر يقال بانها

فمنها على

بأن يقال انه لم يرد

تعلیم و تربیت کے لیے ایک نیا دور

فقد تم سويجها
مضامان فكانت الملائكة
تقلب ألبانها على
ألبان الناس على

الأنثى أو التي ولدتها
النصب بعد الدين
الاصغر نفوذون

سلام فیہا کما ذکرہ
وہم الضمیر صاحب الجہن

لأنه خالف يفرق ويرتقن في عدم بقا، يعني

تأمرنا الاصلين بحسن عايقه
العين ونهضوا الكس سعدا

[illegible][illegible]

فَالْيَاءُ وَنَقُولُ فِي فَعُولٍ مِنَ الْوَاوِ عَدَدْتُ وَمِنْ الْيَاءِ بَعْتُ وَفِي
فَعِيلٍ مِنَ الْوَاوِ صَبَيْتُ وَمِنْ الْيَاءِ شَرَعْتُ وَالْمَرْزُوقُ فِيهِ تَقَلُّبٌ وَلَوْ يَاءُ
لَا تَكُلُّ وَلَا وَفَعْتُ وَلَا بَعَرْتُ فَصَاعِدًا وَلَمْ يَكُنْ مَا قَبْلَهَا مَخْمُومًا قَابِلَةً
لَا وَ يَاءُ فَتَقُولُ اعْطَيْتُ يُعْطَى اعْتَدَيْتُ يُعْتَدَى وَاسْتَرَسْتُ يَسْتَرَسُّ
وَنَقُولُ مَعَ الضَّمِّ اعْطَيْتُ وَاعْتَدَيْتُ وَاسْتَرَسَيْتُ وَكَذَلِكَ

۹۰
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

الحققت فضا رفا ودا
سعد الدين

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

مدق ومخل ومخللة ومخرصة مضمومة الميم والعين وجاء مدق

مدقة على القياس تفسير المزة من مصدر الثلاث المجزئة على

فعلية بالغنة تقول ضربت ضربة وقتت وقتة ومما زاد من يادة

باعتار
تفقد الغنة
باعتار
المدة

الهاء كالاعطاء والارطلاقة اما في بناء التانيث منها فالتوصيف

بالواحدة كقولك رحمة رحمة واحدة ودخلة دخلة واحدة

والفعلية بالكسر لنوع من الفعل تقول هو حسن الطعمة والمجسنة

والحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على افضل المرسلين

نقل هو حسن
الركبة اذا كان
يخرج من كونه
مركوباً

وخير الوصيين والهما الطيبين قد تمت النسخة

الشرقية بحسن اهتمام خير الحاج حبيب

عليه افضل الصلوات

محمد تقي المرحوم

لها والوالد

١٢٩٥

وذكرت لا تقتل الا عرابي منكم الا حال
سعدى بنضها الى الاساءه سرح

لفظی و رمزی سر
بانه عطف علی
بیوانک المنطق
الصلوات علی خیر
واری سرج

الذين آمنوا بالله واليوم الآخر
والذين آمنوا بالله واليوم الآخر
والذين آمنوا بالله واليوم الآخر
والذين آمنوا بالله واليوم الآخر

للتبعض نحو أخذت من الذرهم الرابع بمعنى في نحو إذا نودي للصلاة
من يوم الجمعة أي في يوم الجمعة الخامس فائدة في الكلام المنفي نحو ما جاء
من أحد وتدخل على المظهر كما مر وعلى المضم نحو من عطاء ومنك نساء
الثالث إلى ولها معنيان أحدهما لأنها الغاية في المكان نحو من
من البصرة إلى الكوفة وقد يستعمل في الزمان نحو شرع محمد مستمرا إلى
يوم القيمة الثاني بمعنى مع وهو قليل نحو لا تأكلوا أموالهم إلى
أموالكم أي مع أموالكم وما أشبه ذلك نحو فاعملوا وجوهكم فليدبركم
إلى المرافق أي مع المرافق وتدخل على المظهر كما مر وعلى المضم نحو الية

يرد علم الساعة الرابع في ولها معنيان أحدهما للظرفية وهو
حلولا لشيء في غيره أما حقيقة نحو زيد في الدار أو مجازا نحو الحاجة
في الصدق كما أن الهلاك في الكذب الثاني بمعنى على وهو قليل
أيضا نحو ولا أصليكنكم في جذوع النخل تدبجني بمعنى مع نحو لو خرجوا بكم
أي معكم وتدخل على المظهر كما مر وعلى المضم نحو فيكم وفيهم الخامس

اللام ولها معان أحدها للتخصيص وهو على ضربين أما اختصاص الملك
نحو

الذين آمنوا بالله واليوم الآخر
الذين آمنوا بالله واليوم الآخر
الذين آمنوا بالله واليوم الآخر
الذين آمنوا بالله واليوم الآخر

نحو مال يزيد أو اختصاصا لضافي نحو الجبل للفرس الثاني للتغليل
نحو صرت زيدا للثام بيب الثالث للقسم نحو لله لا يؤخر إلا إلى
والله الرابع فائدة للتأكيد نحو ديت لكم أي ردكم وتدخل على المظهر

كما مر على المضم نحو له معقبات لكن بفتح بالحق الضمير الخامس
بمعنى عن إذا استعمل مع القول نحو قوله تعالى الذين كفروا للذين آمنوا
لو كان خيرا ما سبقونا اليه وليس معنى الإتيان الكافرين خاطبوا
المؤمنين لأنه لو كان كذلك لوجب أن يقال ما سبقونا اليه فاعلم

أن معناه قال للذين كفروا عن الذين آمنوا السادس للتغليل
ولها صدر الكلام ونحو في اسم نكرة موصوفة على الأصح نحو رب وجل
كبرهم لقية وقد تدخل على مضمهم مبين بنكرة منصوبة نحو رب
رجلا وقد يستعمل للتكثير نحو ربنا القرآن والقرآن بلعنه وداود
رب نحو قول الشاعر ببلد ليس لها أنيس إلا البعائر ولا العيس

السابع على وهو الاستعلاء أما حقيقة نحو رب على السطح أو مجازا
نحو عيسى رب في تدبجني بمعنى في نحو إذا نودي للصلاة
نحو

الذين آمنوا بالله واليوم الآخر
الذين آمنوا بالله واليوم الآخر
الذين آمنوا بالله واليوم الآخر
الذين آمنوا بالله واليوم الآخر

ما صنع خلاق المبرود فانه جوز الدخول على المضم ايضا مستد لا يقول الشا
 عدا الله لا يبقى اناس فتي حناك يا ابن ابي زياد **الثاني عشر**
 بس چين نشت بجه انتم بانه يمانه مردم
 جلاک من توهم الى پسر ادي زياد سرح

القسم

[illegible]

كالفعل رفع اخرها كالماضي ووجود معنى الفعل فيها وكان الفعل رفع
وينصب فكذلك هي ترفع وتنصب وهي ان وان بمعنى جففت و
كان بمعنى شئت ولكن بمعنى استدركت وليت بمعنى عثيت و
لعل بمعنى ترجيت نحو ان زيدا قائم ويكفي ان زيدا ناهب والفرق
بينهما ان المكسورة مع اسمها وخبرها كلام تام بخلاف ان المفتوحة
فانها مع اسمها وخبرها في حكم المفرد ولا يقيد حتى يكون قبلها فعل كما
مر واسم نحو حق ان زيدا قائم او ظرت نحو عثيت انك قائم ولحقهما ما
الكافة فتليان عن العمل ح تدخلان على الجملتين نحو ايمانكم الله
ودسوله ولما يعم مساجد الله من امن بالله واعلم انه تكسر في احدهما
موضعا الاول عند الابتداء نحو ان الذين امنوا الثاني بعد الموصول نحو
جا نبي الذين اباه عالم الثالث بعد القول نحو قال انه يقول للمناجرة
الرابع بعد القسم نحو والعصوات ان الانسان لفي خسر الخامس ما يكون في
خبرها اللام نحو قالوا اشهد انك لرسول الله ونحو الله يعلم انك
لرسول لان اللام للتاكيد السادس بعدتم نحو ثم ان علينا بيانه

التابع بعد كذا نحو كذا انتم عن ربهم التام بعد الامر نحو ذق انك انت
العزيز الكريم التاسع بعد التام نحو لا تخزن ان الله معنا العاشر بعد
الدعاء نحو بنا اني اسكنت من ذريتي بواد غير ذي نزوح الحادي عشر
بعد النداء نحو يا لوط انا رسل ربك ومنها كان للتشبيه نحو كان
زيدا الاسد وقد تخفف قلني عن العمل نحو قول الشاعر ونحو
مشرق اللون كان نداءه حقان ومعشوق يذني شارب كان عيشاه
طيبان ولكن للاستدراك وهو ان يتوسط بين الكلامين المتغابرين
بالنفي والاثبات معنى سواء كان مغايرا لفظيا او لم يكن فبسنذكر
بها النفي لايجاب نحو ما جاني نبي يذني لكن بكوا جاء وفارقي زيدا لكن
بكوا حاضروا بسندرك بها الايجاب بالنفي نحو جاني نبي يذني لكن عرا
لم يجي وجاني نبي يذني لكن عرا غايب وقد تخفف لكن قلني ح عن العمل
كما خوانها ويجوز معها ذكر الواو كقوله تعالى ولكن الشياطين كفروا
بتخفيف لكن ورفع الشياطين فربما بينهما وبين لكن الذي هو حرف
عطف نحو ما جاني نبي يذني لكن بكوا جاء وليت للتمني ومعناه طلب

نحو ليت وقد تخفف في موضعين الاول ان كان في اول الكلام
والثاني ان كان في اول الجواب او في اول الجملة
والثالث ان كان في اول الفعل او في اول الجملة
والرابع ان كان في اول الجملة او في اول الجملة
والخامس ان كان في اول الجملة او في اول الجملة
والسادس ان كان في اول الجملة او في اول الجملة
والسابع ان كان في اول الجملة او في اول الجملة
والرابع ان كان في اول الجملة او في اول الجملة
والخامس ان كان في اول الجملة او في اول الجملة
والسادس ان كان في اول الجملة او في اول الجملة
والسابع ان كان في اول الجملة او في اول الجملة

حصول الشيء سواء كان ممكنا او مستعنا فاما لمكن نحو لَيْتَ زَيْدًا فاعِدْهُ الممتنع
نحو لَيْتَ زَيْدًا طَائِرًا و قول الشاعر لَيْتَ الشَّبَابَ يَعُودُ لَنَا يَوْمًا
فَاخْبِرُهُ بِمَا فَعَلَ الشُّبَّابُ واجاز الفراء والكسائي لَيْتَ زَيْدًا فَاِمَّا
بنصب المحذوفين لكن الفراء اجرى له مجرى امتنى والكسائي بتقدير كان
اي لَيْتَ زَيْدًا كَانَ فَاِمَّا فاقامناه المثال المذكور حال عند الفراء وخبر
كان عند الكسائي ولعل للترجيح يستعمل في الممكن فقط نحو لَعَلَّ
الشاعرة فَرِيَّتٌ يَنْزِجِي لِلْعَبَادِ وَشَدَّ الْجَوْبَ بِهَا نَحْوُ لَعَلَّ اِي الْمَخْوَارِ

مِنْكَ قَرِيبُ النُّوعِ الثَّالِثِ

الخبر وهما ماولا المستهتان بليس من حيث المعنى والعمل نحو ما زيد
فإنما اولاد رجل افضل منك والفرق بينهما ان ما النفي الحال بخلاف لا
فانه للنفي مطلقا وقيل النفي الاستقبال ويدخل ما على المعرفة والنكرة
بخلاف لا فانه يدخل على النكرة فقط ويختص بدخولها على خبر ما ذكر

لَا تَحْمِلُوا زِينَةَ الْفِتْرِ النَّوَصِ الرَّابِعُ

وهي سبعة احوال الواو بمعنى مع نحو جئت و زيدا وان اكدت بضمير مفصل

بحار

[illegible]

جاء الوقع والنصب نحو جئت أنا وزيد وزيد والإيعين النصب كما مر

ومنها الاستثناء في كلام موجب نحو هاتين العنقودين الأزرقين وإن كان في

كلام غير موجب جازا النصب الرفع لكن البدل انضم نحو ما فعلوه إلا

قَلِيلٌ إِلَّا فَلْيَاذِمْنَهَا يَا خَوِيعُ عَبْدِ اللَّهِ وَيَا خَوِيعُ عَبْدِ اللَّهِ وَهِيَ أَخُو

هَيَّا عَبْدَ اللَّهِ وَابْنِي نَحْوَيَّ عَبْدَ اللَّهِ وَالْهَمَّةُ الْمَفْتُوحَةُ مِنْهُ عَبْدَ اللَّهِ وَ

هذه الخمسة للتداء ونصن اذا كان النداء مضافا كما في او

مضارعاً المخجلاً خجماً من يخبئ أو يخفي عن مكانه أو الأعداء الخجلاً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حدید بی بی و آفری بی بیها ان با اسم الماسدی لبغید و متوسط و الماس

المنوطة والمتممة للقريب النوع الخامس

للفعل المضارع وهي اربعة احرف **ان** ويسمى ان الناصبة ويجعل

المستقبل في تاويل المصدر ويختص بزمان الاستقبال نحو اريد ان

تَقُومُ اِی قِیَامَکَ وَلٰکِنْ

ثُمَّ بَضْرَبَ زَيْدٌ وَقَالَتِ الْمَعْتَزَةُ لِلتَّائِبِ إِذَا لَمْ يَأْتِ اللَّهَ نَفَى دُيُوتِهِ بِقَوْلِهِ

[illegible]

۱۵
میل از مرکز شهر بیرجند در دهکده کانی خاوری

فایموراب عنه
اندر خضر قیام و

ما رج بعد الحكم والا فرتبه المراج
بالحكم فلا يلزم انت نقص ولا ارجح
ما رج

و قد اشتهر في هذه المدة
العلماء والفقهاء والمجاهدين

و هو كذا

باب القرب أيضا
البيوع حقيقة كغيرها

المسافة او كلما كثر
نقاطها على غير تلك المسافة

والنسخة المأخوذة من نسخة
التي كانت في حوزة
المكتبة المذكورة

ای فردیہ کا ان کے لئے ایک اور نام ہے

النفوس المارة

ان فقط ادب خلیف

الماء في موضع من موضع الماء ولا نقل له هذا

البطلان لا يلزمه لان الحروف تتغير احكاما
ومعانيها عند التركب فليس

هذا القصيد من روضة لغز
اصلها لا فاجل

الاولف فصارى وقال بعضهم ان لن يقنيه

بعد لم نزلوا انفسهم وقتك اسرج

الأولى

مکتبہ جامعہ بنیاد العلوم

[illegible]

منها الامر التي يطلب بها الفعل نحو اينصر وهي مدخل على
 والحق طلب والاسم
 بالمشا الى اول بيتها
 على ان رعاها وادبها
 لها في الغايب كسر
 فلهذا استعمل الامر
 الغايب وانما كسر
 ومن حق الحروف
 المارة على حرفها
 ان تقع على سبق
 فاما بينا وبين
 لما كسر التي في حرف
 الحذف كقول
 زيد البزرب
 صحيح

وإذا علم أن الألف واللام من العوارض السبعين
 فلا يكون المنكح كذا في المناقاة بين إذا وان الشرطية لأن إذا للتخصيص وان
 الشرطية للعموم نحو أنا أني لثنا آخر البسر وان نأني وكلم المجازاة على صيغ
 ظرف وغير ظرف والظرف اما ان لا يستعمل إلا مع ما هو جنس للمكان
 إذا ما للزمان واما ان يستعمل مع ما هو جنس للمكان وهو ان في المكان ومضى
 في الزمان واما ان لا يستعمل مع ما هو ان في المكان وغير الظرف من واما
 فأي منهما واما لها ظاهرهما سبق واعلم ان ان الشرطية وكلم المجازاة

وإذا علم أن الألف واللام من العوارض السبعين
 فلا يكون المنكح كذا في المناقاة بين إذا وان الشرطية لأن إذا للتخصيص وان
 الشرطية للعموم نحو أنا أني لثنا آخر البسر وان نأني وكلم المجازاة على صيغ
 ظرف وغير ظرف والظرف اما ان لا يستعمل إلا مع ما هو جنس للمكان
 إذا ما للزمان واما ان يستعمل مع ما هو جنس للمكان وهو ان في المكان ومضى
 في الزمان واما ان لا يستعمل مع ما هو ان في المكان وغير الظرف من واما
 فأي منهما واما لها ظاهرهما سبق واعلم ان ان الشرطية وكلم المجازاة

بجملتها خبر إنشاء النوع الثامن أسماء ينصب أسماء النكوات
 على المفعول كقوله بذكر النكوات جمع لأن المفعول فيها الأسماء صفه النكوات
 أي نصب على التثنية فهو مفعول مطلق مجازي كقوله إذا ظرف للمفعول المعطوف عليه
 تسعة وتسعين نحو رأيت أحد عشر كوكبا وكلم تسعة وتسعون بفتح وتقول
 في المذكر واحد واثنتان وفي المؤنث واحدة واثنتان او اثنتان جاز على
 القياس المشهور وتقول في المذكر ثلثة إلى عشرة مع التاء وفي المؤنث
 ثلث إلى عشر بإفاء غير جاز على القياس كقوله تعال سخوها عليهم تسعة
 وثمانين آيات لان كان المعدود مؤنثا واللفظ مذكر او بالعكس فوجهها
 نحو جاني ثلثة أسخض من النساء بالنظر إلى اللفظ وثلثة أسخض من النساء
 بالنظر

بجملتها خبر إنشاء النوع الثامن أسماء ينصب أسماء النكوات
 على المفعول كقوله بذكر النكوات جمع لأن المفعول فيها الأسماء صفه النكوات
 أي نصب على التثنية فهو مفعول مطلق مجازي كقوله إذا ظرف للمفعول المعطوف عليه
 تسعة وتسعين نحو رأيت أحد عشر كوكبا وكلم تسعة وتسعون بفتح وتقول
 في المذكر واحد واثنتان وفي المؤنث واحدة واثنتان او اثنتان جاز على
 القياس المشهور وتقول في المذكر ثلثة إلى عشرة مع التاء وفي المؤنث
 ثلث إلى عشر بإفاء غير جاز على القياس كقوله تعال سخوها عليهم تسعة
 وثمانين آيات لان كان المعدود مؤنثا واللفظ مذكر او بالعكس فوجهها
 نحو جاني ثلثة أسخض من النساء بالنظر إلى اللفظ وثلثة أسخض من النساء
 بالنظر

بالنظر إلى المعدود وجاني ثلثة أسخض من الرجال بالنظر إلى اللفظ
 ثلثة أسخض من الرجال بالنظر إلى المعدود وتركيب المذكر أحد عشر رجلا
 واثنا عشر رجلا على القياس المشهور والمؤنث أحد عشر امرأة واثنا
 عشر امرأة على القياس المشهور وتقول في المذكر ثلثة عشر إلى تسعة عشر
 الجزء الأول وتذكر الجزء الثاني وفي المؤنث ثلث عشر إلى تسع عشر
 بعكس المذكر ويسكن الشين عندا هل المجاز وبكسرهما بنوعين لئلا يجمع
 تعالى أربع فحات في كلمة واحدة وتقول في المذكر والمؤنث عشرون واخواتها
 إلى تسعين وفي المذكر أحد وعشرون رجلا واثنتان وعشرون رجلا وفي
 المؤنث أحد وعشرون امرأة واثنتان وعشرون امرأة بتذكير المعطوف
 عليه في الأول وعكس في الثاني وفي المذكر ثلثة وعشرون رجلا إلى
 تسعة وتسعين بتأنيث المعطوف عليه وفي المؤنث ثلث وعشرون
 امرأة إلى تسع وتسعين بتذكير المعطوف عليه على غير القياس وتقول
 مائة والفاء ومانان والفاء نحو مائة رجل مائة رجل والفارجل
 مائة امرأة والفاء ومانا امرأة والفاء امرأة سواء كان المميز مذكرا

وإذا علم أن الألف واللام من العوارض السبعين
 فلا يكون المنكح كذا في المناقاة بين إذا وان الشرطية لأن إذا للتخصيص وان
 الشرطية للعموم نحو أنا أني لثنا آخر البسر وان نأني وكلم المجازاة على صيغ
 ظرف وغير ظرف والظرف اما ان لا يستعمل إلا مع ما هو جنس للمكان
 إذا ما للزمان واما ان يستعمل مع ما هو جنس للمكان وهو ان في المكان ومضى
 في الزمان واما ان لا يستعمل مع ما هو ان في المكان وغير الظرف من واما
 فأي منهما واما لها ظاهرهما سبق واعلم ان ان الشرطية وكلم المجازاة

بالنظر

[illegible]

بمجرد مغربها وبمجموع نحوكم رَجُلٌ عِنْدِي أَوْ كُمْ رَجُلٌ عِنْدَكُمْ وَتَدْخُلُ مِنْ فِي مَيْتَز
كَمْ الْأُسْتَفْهَامِيَّةُ وَالْمُخْبَرِيَّةُ بِنَحْوِ كُمْ مِنْ رَجُلٍ ضَرَبَتْ وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلُهَا
وَلَهَا صَدْرُ الْكَلَامِ وَاللَّهْمَا كَابِتْنِ الْمُخْبَرِيَّةِ بِنَحْوِ كَابِتْنِ رَجُلًا عِنْدِي وَتَدْخُلُ
مِنْ فِي مَيْتَز كَابِتْنِ بِنَحْوِ كَابِتْنِ مِنْ بَنِي نَائِلٍ مَعْرُوبِيَّةً كَبِيرًا وَرَابِعًا كَابِتْنِ
وَهِيَ كِنَانَةٌ عَنِ الْعَدَدِ الْمَهْمَةِ بِنَحْوِ عِنْدَكَ كَذَا رَهْمَا **النَّوْعُ الثَّاسِعُ**
كَلِمَاتٌ لَتُنْتَهِي أَسْمَاءُ الْأَفْعَالِ بَعْضُهَا تَنْصِبُ وَهُوَ مَا كَانَ بِمَعْنَى الْأَمْرِ
بَعْضُهَا تَرْفَعُ وَهُوَ مَا كَانَ بِمَعْنَى الْمَاضِي وَهُوَ يَنْشَعُ كَلِمَاتٌ ثَانِيًا صَبْرًا مِنْهَا
سِتُّ كَلِمَاتٍ **الْأَوَّلُ** دُيْدَ نَحْوُ دُيْدَ دُيْدًا أَيْ أَهْمَلُهُ وَبَلَرُ نَحْوِ بَلَرُ بَلَرًا
أَيْ دَعَرُ وَيَسْتَوِي فِيهِمَا الْفِعْلُ الْوَاحِدُ وَالْمَجْمُوعُ وَالْمَذْكُورُ الْمَوْثُ نَحْوُ بَارِ
دُيْدَ دُيْدًا أَوْ بَلَرُ دُيْدًا وَبَارِجَالٍ دُيْدَ دُيْدًا أَوْ بَلَرُ دُيْدًا وَبَارِجَالٍ دُيْدَ
دُيْدًا أَوْ بَلَرُ دُيْدًا وَدُونُكَ نَحْوُ دُونَكَ دُيْدًا أَيْ خَذَهُ وَعَلَيْكَ نَحْوِ عَلَيْكَ
دُيْدًا أَيْ الزَمَهُ وَهَاتَا نَحْوُ هَاتَا دُيْدًا أَيْ خَذَهُ وَذَلِكَ لِلوَاحِدِ وَالْأَسْنَيْنِ وَالْمَجْمُوعِ
نَحْوُ هَاتَا أَمْ أَفْرَا كِتَابِيَّةً وَيُقَالُ هَاتَا يَا امْرَأَتِي وَهَاتَا يَا ابْنَتِي وَهَاتَا يَا
بِمَنْزِلَةٍ كَانَتْ لِحَطَابٍ وَتُدْعَى الْمَهْمَةُ وَلِحَقِ الْكَافِ يُقَالُ هَاتَا كَاتَا

[illegible]

[illegible]

دینار

الأول ان يقرن صفوة جملة بالوصف الذي
لا يقال ان يكون بمعنى صار اي
انما يقال ان يكون بمعنى صار اي
صفة الغنى والمصلحة الفقير لا يكون
ثامته فلهذا لم يقرن ظرفه
اصح فيه سرح
فليس منها لا يقال لا اول ما مر الكذا وهذا
في المصطلحات سرح

[illegible][illegible]

[illegible][illegible][illegible]

فكون للعلم والظن واعلم ان حَيْثُ دخلت الرفعان لدخولهما على المبتدا
والخبر دون الخمسة الباقية فان لكل واحد منهما معنى اخر لا يقتضي الامفعول
واحدا اذا كان بذلك المعنى فانك تقول ظننته اى تممته و زعمته اى قلته
وعلمته اى عرفته و دأبته اى ابصرته و وجدت الضالة اى صادتها
من خصايتها جازا لغاء العمل وهو جوبد بطلال العمل لفظا ومعنى متو
او متاخرة لاستقلال الخبرين كلاهما بخلاف باب اعطيت مخو زيد ظننت
فانم و زيد عالم ظننت ومنها اذا ذكر احدهما ذكر الاخر بخلاف باب اعطيت
ايضا فلا يجوز ان يقتصر على احد مفعوليه وان جاز ان لا يذكر معا كقوله
تعاو يوم يقول ناد واسركا في الدين زعمته اى زعمتهم مثل كون هذه
الافعال داخله على المبتدا والخبر فكذا ان لا يبدى المبتدا من الخبر والعكس
لا بد لاحد المفعولين من الاخر ومنها التعليق وهو جوبد بطلال العمل
لفظا ودون معنى قبل الام الابداء والتفني والاستفهام نحو علمت لم زيد عالم
وعلمت ما زيد في النار وعلمت ان زيد عند كذا م عمر ولا قضاء كل واحد من
هذه الثلاثة صد والكلام فلو علمت لم يكن هذه الاشياء صد والكلام

ومنها

الافعال من غير ان يكون لها مفعول
او مفعولين لان اللفظ فيها لا يقتضي معنى
لاكت ان قلت زيد ظننته مقيم كان بمنزلة
فولكت زيد مقيم ظني ولو قلت زيد اعطيت

ومنها ان يجوز ان يكون فاعلها ومفعولها ضميرين لشي واحد نحو علمت
مطلقا وعلمت انك مطلقا اى علمت نفسي مطلقا وعلمت نفسك
مطلقا فانم يجزى في سائر الافعال فلا يقال ضربتني لاضرربك لان الغالب
في سائر الافعال تعلق فعل الفاعل بغيره وهذه التماجية احد ونسوعا
والقياسية منها سبعة عوامل الاول الفعل على
الاطلاق اى سواء كان متعديا او غير متعد فانما يرفع فاعله نحو ضربت
وز قسب عمر ولا متعد ما كان له مفعول بغيره فيعقد الى مفعول واحد نحو ضربت
زيدا والى اثنين نحو اعطيت زيدا و زيدا وعلمت زيدا عالم اى الى ثلاثة نحو
اعلمت زيدا عمر اجهلا فالافعال المتعدية الى ثلاثة مفاعيل حكم مفعول
الاول كمفعول باب اعطيت بمعنى ان يجوز ان تذكر منفردا من غير ذكر
المفعولين الاخرين كما ان يجوز ان تذكر المفعول الاول لا اعطيت منفردا
عن الثاني ومفعولها الثاني والثالث كمفعول علمت بمعنى ان يجوز ان
مفعولها والثالث معا ولا يقتصر على احدهما كما لا يقتصر على احد مفعول
علمت وغير المتعد ما يتحقق بالفاعل نحو حسن زيد ولتعدية ثلاثة اشياء

فكون للعلم والظن واعلم ان حَيْثُ دخلت الرفعان لدخولهما على المبتدا
والخبر دون الخمسة الباقية فان لكل واحد منهما معنى اخر لا يقتضي الامفعول
واحدا اذا كان بذلك المعنى فانك تقول ظننته اى تممته و زعمته اى قلته
وعلمته اى عرفته و دأبته اى ابصرته و وجدت الضالة اى صادتها

من ان اللفظ في هذه الافعال لا يقتضي معنى
الافعال من غير ان يكون لها مفعول
او مفعولين لان اللفظ فيها لا يقتضي معنى
لاكت ان قلت زيد ظننته مقيم كان بمنزلة
فولكت زيد مقيم ظني ولو قلت زيد اعطيت

هذا هو المصدر الذي لا ينفك عنه
في كل فعل من أفعال العرب
وإن كان المصدر قد انفك
عن الفعل في بعض الأحيان
فإنه لا ينفك عنه في الأصل
وإن كان المصدر قد انفك
عن الفعل في بعض الأحيان
فإنه لا ينفك عنه في الأصل

المهمزة وتقبل الحروف الجر نحو ذاهب من تحت رجب والفعل
الجهول يرفع المفعول القائم مقام الفاعل نحو نصرت زيداً وأما حذف فاعله
للتعظيم نحو خلق الإنسان وللتحقير نحو ستم الأمير والجهول به نحو سرق
المال ولذا ينهون نحو قيل زيداً وغيرها ويسند المبني للمفعول إلى مفعول

بما إذا كان الثاني من باب علمت والثالث من باب علمت فأنهما لا

يقعان مقام الفاعل ولا يقال علم قائم زيداً لأن المفعول الثاني منه مسند

إلى المفعول الأول دائماً لكونهما مبتدأ وخبر في الأصل فلو وقع مقام الفاعل

لكان مسنداً ومسنداً البنية حالة واحدة وهو غير جائز وكذا لا يقال علم

فاضل زيداً عمراً بأن يقع الثالث مقام الفاعل الأول من باب عطيت

من الثاني لأن مناسبة المفعول الأول للفاعل أكثر من مناسبة المفعول

الثاني لأن الأول أخذ الثاني ما خوذ فالأولى أن يقال أعطى زيداً زهما

وان جازاً أعطى زهما زيداً الثاني المصداق وهو الاسم الذي استق

منه الفعل يعمل عمل فعله لئلا ينفك عن فاعله زيداً ومتعداً نحو

عجبت من ضرب زيداً عمراً كما نقول أعجبتني أن ذهب زيداً وعجبت من أن

ضرب

المصدر هو الالف لانه لا ينفك عنه
في كل فعل من أفعال العرب
وإن كان المصدر قد انفك
عن الفعل في بعض الأحيان
فإنه لا ينفك عنه في الأصل
وإن كان المصدر قد انفك
عن الفعل في بعض الأحيان
فإنه لا ينفك عنه في الأصل

هذا هو المصدر الذي لا ينفك عنه
في كل فعل من أفعال العرب
وإن كان المصدر قد انفك
عن الفعل في بعض الأحيان
فإنه لا ينفك عنه في الأصل
وإن كان المصدر قد انفك
عن الفعل في بعض الأحيان
فإنه لا ينفك عنه في الأصل

ضرب زيداً عمراً ويجوز إضافة الفاعل فيبقى المفعول منصوباً نحو عجبت

من ضرب زيداً عمراً وقد يضاف إلى المفعول فيبقى الفاعل مفعولاً نحو

من ضرب زيداً عمراً ولا يتقدم عليه معموله فلا يقال في مثل أعجبتني ضرب

زيداً عمراً أعجبتني ضرب زيداً لأن المصدر في تقديره مع الفعل ولا

يتقدم معمول ما بعد أن عليه وأعماله بالألف قليل كقول الشاعر ضيعف

النكابة أعدائه بحال الفرار جراحه الأجل الثالث اسم الفاعل هو

ما استق من فعل من قام به الفعل بمعنى الحدث ويجعل عمل يفعل من فعله

سواء كان لازماً أو متعدداً بشرط معنى الحالك الاستقبال نحو زيداً ذاهباً

اليوم أو غداً وزيداً ضارب غداً لأن أو غداً ولو قالت فها أمس لم يجز

خلافاً للكسائي فإنه قال يعمل اسم الفاعل مطلقاً سواء كان بمعنى الماضي أو

الحال والاستقبال بل يحيل بضافه إذا كان بمعنى الماضي نحو غلاماً وزيداً

ضارباً عمراً أو أمساً إذا لم يكن حكاية ماضية نحو ككلمتم بأبسط ذراع غير بالو

فأنه عمل لم يضاف وإن كان لاسم الفاعل الذي بمعنى الماضي معمولاً غير

الذي أضيف إليه نصب بفعل مقدر وذلك عليه اسم الفاعل نحو زيداً أعطى

فانهم من قواج يستلزم غلاماً وزيداً

هذا هو المصدر الذي لا ينفك عنه
في كل فعل من أفعال العرب
وإن كان المصدر قد انفك
عن الفعل في بعض الأحيان
فإنه لا ينفك عنه في الأصل
وإن كان المصدر قد انفك
عن الفعل في بعض الأحيان
فإنه لا ينفك عنه في الأصل

المصنف ادى سنة 2 المصنف اليه سود

الاستاذ
فوق

مفسد، والويلان للويلدون مفسداً، وإن ما نوكسا مفسداً، ولا يدينون

للقضاة غير مفسدين
كانت تتركهم
في حوزتهم

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, characteristic of old paper. The left edge of the page shows the binding of the book.

لا يكتفي بغيره في حفظ
الاصوات التي هي في
اللفظ بها غير

